

داد ورزی و ستم ستیزی در سیاست نامه و قواعد السلاطین

خداویردی عباس زاده^۱

زهرا یوسف لو^۲

چکیده

یکی از ویژگی‌های بنیادین ملک داری و رعیت پروری، دادورزی و ستم ستیزی است. پادشاه و رعیت بر گردن هم حق و حقوقی دارند که باید به طور تمام و کمال از هردو سوی رعایت شود، در غیر این صورت آبادانی مملکت روی به ویرانی می‌نهد و رشته امور از هم می‌گسلد. در این مقاله به دادورزی و ستم ستیزی از نگاه خواجه نظام الملک در سیاست نامه و میرعبدالحسین علوی در قواعد السلاطین نظری انداخته و به تحلیل حکایت‌های مربوطه پرداخته شده است؛ چراکه هر دو نویسنده محور اصلی مباحث خودشان را عدالت پادشاه و پرهیز از ظلم قرار داده‌اند.

کلیدواژه‌ها:

دادورزی، ستم ستیزی، پادشاه، رعیت، سیاست نامه، قواعد السلاطین

۱- استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد خوی

۲- دانشجوی دکترای زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تبریز و مدرس دانشگاه

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۱۱/۱۸

تاریخ وصول: ۱۳۹۱/۰۶/۱۱

مقدمه

خواجه نظام الملک وزیر مقتدر و دانشمند دوره سلجوقیان (الب ارسلان و ملک شاه سلجوقی) بود؛ وزیری که در درایت و سیاست، نظیر او را تاریخ ایران کمتر به خود دیده است. سیاست نامه یا سیرالملوک وی کتابی است مشتمل بر مسائل سیاسی، حکومتی و اجتماعی دوره سلجوقیان؛ به عبارت دیگر خاطرات وزیر اندیشمندی است که بصورت پند و اندرز به سلطان عصر خود تقدیم گردیده و در آن آیین کشورداری و شیوه رعیت پروری را به پادشاه وقت و حتی آیندگان ترسیم کرده است. کتاب وی در پنجاه فصل با موضوعات متنوع، در سلامت انشاء و جزالت و روشنی مطلب نوشته شده که در بین کتب فارسی دیگر کم نظیر است. امیرعبدالحسین علوی نویسنده کتاب قواعد السلاطین، از مجتهدان مسلم و از اصحاب فتوا در دوره صفویان بود؛ اثر وی که به سلطان سلیمان صفوی (م ۱۱۰۴ ه.ق) تقدیم شده، از جمله متونی است که به شکل پند و اندرز تألیف شده است. کتاب وی از سه زاویه قابل توجه است: نخست به عنوان یک اثر سیاسی که درباره سیاست مدن و اخلاق کشورداری نگاشته شده؛ دوم به عنوان یک اثر ادبی که دارای نثر مصنوع و ادیبانه است که البته تکلف چندانی ندارد؛ سوم به عنوان یک اثر تاریخی که به ارتباط خاندان خود با حکومت صفوی و نیز زندگی میرداماد و پدرش میرسید احمد علوی پرداخته، حائز اهمیت است.

قواعد السلاطین میرعبدالحسین علوی دوازده قاعده در باب سیاست، عدل و کشورداری دارد و از حکایات مربوط به خسروان فرس و آداب و رسوم منسوب به پیشینیان آکنده است.

متن

«الملكُ يَبْقَى مَعَ الْكُفْرِ وَ لَا يَبْقَى مَعَ الظُّلْمِ، ملك با كفر بپاید و با ستم نپاید.» (نظام الملک، ۱۳۷۰: ۹)

عدالت، قرار دادن هر چیزی در جای خود است و اگر غیر از این باشد ظلم محسوب می شود. در جمال جمیل جهان، چشم و خط و خال و ابرو هر یک به جای خویش نیکوست، به طوری که هیچ وقت جای چشم را ابرو نخواهد گرفت.

در جامعه‌ای که عدالت باشد مردم با فراغ بال و آسودگی خیال، سحرگاهان خانله خویش را برای کسب روزی حلال ترک می‌کنند تا برای آسایش زن و فرزند خویش، صمیمانه دل به کار دهند و شب هنگام خستگی روزانه را با رضایت از کار خویش به شادابی مبدل کنند. آنگاه به دلیل حاکمیت پادشاهی عادل، پیشانی اخلاص بر زمین بگذارند و خداوند عالم را سپاس گویند.

«السُّلْطَانُ ظُلُّ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ» (علوی، ۱۳۸۴: ۶۶) به اعتقاد خواجه نظام الملک و عبدالحسیب علوی، پادشاه سایه خداوند بر روی زمین است. همان طور که خداوند در حق او احسان کرده و بر خلق برگزیده است، او نیز باید سفره رحمت و احسان خویش را بر خلائق بگستراند تا وضع و شریف از خوان کرمش بهره‌مند شوند. پادشاه رکن رکن مملکت است؛ وجود امنیت، آسایش و رفاه خلق به وجود او باز بسته است. خداوند از میان آفریدگان خویش، دو گروه را بر دیگران رجحان داد که اولی پیامبران و دومی پادشاهانند؛ پیامبران بدین دلیل برگزیده شدند تا راه هدایت و ضلالت را بر مردم بنمایانند و اما پادشاهان را به این دلیل برگزید تا مردمان را از شر همدیگر در امان دازند.

امتیاز پادشاهان بر این است که آنان می‌توانند با هیبت و شکوه خویش متجاوزان و خطاکاران را بترسانند و به مکافات عمل خود برسانند و با لطف و احسان خویش مردمان را در سایه خود ایمن دارند: ما يَزِعُ السُّلْطَانُ أَكْثَرَ مِمَّا يَزِعُ الْقُرْآنُ. آنچه پادشاه و حکومت، آدمیان را از آن باز می‌دارد، بیش از آن است که قرآن از آن باز می‌دارد. (منشی، ۱۳۷۰: ۴۰)

امام محمد غزالی ایمان را به دو بخش تقسیم می‌کند: یکی میان پادشاه و حق تعالی؛ مانند نماز و روزه و دور بودن از شراب و حرام، و دیگر میان پادشاه و خلائق و آن همانا عدالت پادشاه نسبت به خلائق است. (رک: غزالی، ۱۳۶۷: ۱۳)

« از مهتر و بهتر انبیاء، محمد مصطفی (ص) نقل است که عدالت یک ساعته بهتر از عبادت هفتاد ساله است، که چون پادشاه عدل کند رعیت در امن به طاعت حق مشغول شوند، در هر ساعتی هفتاد ساله عبادت در مملکت پادشاه ظاهر گردد و چون سبب و وسیلت آن عبادت، عدل پادشاه بوده باشد، در ثواب مشارکت باشد و در عمر و مال و نعمت و فرزند و خانه او برکت پیدا آید.» (راوندی، ۱۳۶۳: ۶۹).

عدالت واژه‌ای است که نزدیک به سی مرتبه خداوند عادل در قرآن کریم از این واژه و مشتقاتش استفاده کرده. (رک: المعجم المفهرس ذیل واژه «عدل»). و به کرات مردم را به برپایی عدالت فرا خوانده‌است. به عنوان مثال در سوره نحل آیه ۹۰ می‌فرماید: «انَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسَانِ وَ إِيْتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ...»

توصیه به عدل ورزی یکی از مضامین پررنگ در فرمایشات حضرت رسول (ص) است. ایشان عدل را عزت اسلام و قوت پادشاه می‌شمارند و صلاح امور خواص و عوام را باز بسته بدان می‌دانند؛ به طوری که خواجه بزرگوار، نظام الملک، از قول وی می‌آورد: «در خبر است که پیغمبر (ص) گفت: العدلُ عزُّ الدینِ و قُوَّةُ السُّلْطَانِ و فیه صِلَاحُ الْخَاصَّةِ و الْعَامَّةِ؛ یعنی عدل عز دین و قوت سلطان و صلاح لشکر و رعیت است و ترازوی همه نیکی هاست، چنانکه خدای تعالی گفت: وَالسَّمَاءُ رَفَعَهَا وَ وَضَعَ الْمِيزَانَ؛ یعنی به از عدل چیزی نیست و جای دیگر گفت: اللَّهُ أَلَدَى أَنْزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَ الْمِيزَانَ؛ و سزاوارترین پادشاهی آن است که دل وی جایگاه عدل است و خانه وی آرامگاه دینداران و خردمندان.» (نظام الملک، ۱۳۷۰: ۵۷-۵۶)

حضرت علی (ع) در فرمان خویش بر مالک اشتر تمام رمز و رازهای حکومت را بر وی می‌شمارد و در باب عدالت بدو توصیه می‌کند: «وَ إِنْ أَفْضَلَ قَرَّهُ الْعَيْنِ الْوَلَاةِ اسْتِقَامَةُ الْعَدْلِ فِي الْبِلَادِ وَ ظُهُورُ مَوَدَّةِ الرَّعِيَّةِ» برپای داشتن عدل و داد در بلاد، و مهر توده مردم بالاترین مایه روشنایی چشم فرمانگذاران است. (مبشری، ۱۳۷۰: ۲۱۴) و البته نهج البلاغه بطور کلی پندنامه‌ای است که عاملان بدان هیچ وقت بر زیردستان ستم روا نمی‌دارند. ایشان در ادامه همین فرمان می‌افزایند: «توده مردم، تنها خیرخواه فرمانگذارانند که از او ایمن باشند و سنگینی بار حکومت بر پشتشان اندک باشد و به انتظار آن نباشند که کار فرمانروایی او به پایان برسد...» (همان: ۲۱۵)

به سبب عدالت پادشاه و رحمت وی بر خلائق، درهای رحمت الهی به روی سلطان و رعیت گشوده می‌شود؛ و فور نعمت و سلامتی و آسایش مملکت را فرا می‌گیرد. داستان شیرین و عبرت آموز انوشیروان با دخترکی که بدو آب نیشکر داد شنیدنی است. انوشیروان در شکار از لشکر باز ماند و با حالتی تشنه خود را به دهی رساند، بر در خانه‌ای رفت و آب خواست و دخترکی نیشکری کوفت و در آب آمیخت و قدحی به پادشاه داد؛ پادشاه پس از خوردن آب از دختر می‌پرسد که: «آن آب از چند نیشکر گرفتی؟» و او جواب می‌دهد که از

یک نیشکر. در دل پادشاه تغییری حاصل می شود: اینک که از یک نیشکر می توان آبی چندین حاصل کرد، چرا باید اهالی این ده خراجی اندک بپردازند و تصمیم گرفت بر مالیات آنجا بیفزاید! مدتی سپری می شود و گذر انوشیروان بار دیگر بدان روستا می افتد، همان در را به صدا درمی آورد و آب می خواهد. این بار آب آوردن دختر زمان می برد و انوشیروان مدتی را به انتظار می گذراند و آنگاه سبب دیر آمدن دختر را جویا می شود و پاسخ می شنود که چون از یک نیشکر آب کافی برای رفع تشنگی تو حاصل نیامد، امروز سه نیشکر بکوفتم آب این سه نیشکر به اندازه آبی بود که از یک نیشکر حاصل آمده بود.

پادشاه از دخترک می پرسد: «این از چه افتد؟» و دخترک پاسخ می دهد: از نیت پادشاه! «زیرا اگر نیت پادشاه در حق رعیت برگردد، خداوند برکات خویش را از روی زمین بگرداند. انوشیروان خندید و باز نیت نیکو کرد.» (راوندی، ۷۷: ۱۳۷۶-۷۶ نیز وراوینی، ۱۳۷۰: ۶۵-۵۹)؛ (ر.ک: قواعد السلطنین، قاعده اول، در بیان عدالت)

به طور کلی از این داستان برمی آید برکت خداوند به نیت و حرکت پادشاه بستگی دارد. اگر پادشاه در رحمت بر خلاقیت بگشاید و راه عطوفت بیماید، خداوند نیز درهای رزق و آسایش خاطر را بر پادشاه می گشاید. پادشاهان برگزیده آفریدگار و پرورده پروردگارانند و همای سعادت پس از پیغمبران سایه سعادت بر سر پادشاهان انداخته است.

در مرزبان نامه آمده است که اذا تَغَيَّرَ السُّلْطَانُ تَغَيَّرَ الزَّمَانُ؛ یعنی چون خوی پادشاه بگردد مزاج روزگار نیز دگرگون می شود. (همان: ۵۹)

ندما و حکمای دربار انوشیروان تنها عیب طاق کسری را کلبه محقر پیرزن می دانند و از وی می خواهند تا کلبه پیر زنی را از او بستانند و بر زینت کاخ بیفزاید؛ پیرزن از پذیرش تقاضای انوشیروان سرباز می زند و می گوید: «ای ملک! من در این خانه تولد یافته ام و در این کلبه استیناس به هم رسانیده، همه عالم را در حد تصرف تو توانم دید، تو این آشیانه محقر و ویرانه مختصر را به این گدای بینوا نتوانی دید؟» انوشیروان از سخنان پیرزن متأثر می شود و چیزی نمی گوید و او را به حال خود رها می سازد؛ همین عمل انوشیروان سبب نیک نامی وی گشته تا «صفحات لیل و نهاری، ایامی عمر نوشیروان را در هم نوردیده، به محض نیک نامی

اسمش در صفایح اوراق مثبت گردید و در ربع عالم مسکون انتشار بهم رسانید. (علوی، ۱۳۸۴: ۱۹۵-۱۹۳)

خواجه نظام الملک می‌نویسد: در قیامت کسانی که بر مردم دستی دارند و حاکم خلقتند از آنها دربارهٔ زیردستانشان می‌پرسند؛ پس حاکمان باید مواظب حرکات و رفتار و سکنت خود باشند و بر مردم ستم نکنند؛ چرا که فردا بر کرده‌ها و گفته‌های خود حساب پس خواهند داد: «و در خبر از پیغامبر (ص) چنان است که هر که را روز قیامت حاضر کند؛ کسانی که ایشان را بر خلق دستی و فرمانی بوده باشد دستهای او بسته بود، اگر عادل بوده باشد عدالتش دست او را گشاده کند و به بهشت برساند و اگر ظالم بود، جورش همچنان با غلها او را به دوزخ افکند.» (نظام الملک، ۱۳۷۰: ۱۰-۹)

دنیا سرای سپنجی است که آدمی مهمان چند روزهٔ اوست و بعد از او دیگران در آن جا اتراق می‌کنند، پس چه بهتر که رفتگان با گفتار نیک و کردار نیک، نام نیکی از خود به یادگار بگذارند. کسانی که رفتند و نام نیک به جا گذاشتند، آنان نمرده‌اند و یادکرد آنان از پس ایشان، عمر دوباره محسوب می‌شود؛ به قول سعدی بزرگ:

«دولت جاوید یافت هر که نکو نام زیست کز عقبش ذکر خیر زنده کند نام را»

(سعدی، ۱۳۶۸: ۵۵)

و در جهانگشای جوینی آمده است که: «و صاحب نظر را که به دیدهٔ فکرت در خواتیم و سرانجام امور تأملی باشد معلوم و مقرر شود که بقای نام نیک سبب حیات جاودانی است، و ذکر الفتی عمرهٔ الثانی.» (جوینی، ۱۳۷۰، ج ۱: ۳)

و هر که بمیرد و ذکر خیری از او نشود انگار متولد نشده است.

عدالت سبب رضایت رعیت می‌شود و رضایت رعیت باعث پایداری حکومت پادشاه می‌گردد؛ به قول راوندی: «هر که سیاست نکو راند، ریاستش بماند.» (راوندی، ۱۳۶۳: ۱۱۸)

پادشاه به دلیل آسایش خلق باید خور و خواب را بر خویشتن حرام گرداند؛ چرا که با خواب پادشاه فتنه بیدار می‌شود:

«شاه را خواب خوش نباید جفت فتنه بیدار شد چو پادشاه بخفت

شه چو غواص و ملک چون دریاست خفتنش در درون آب، خطاست

شه چو در بحر، یار خواب شود تخت او زود تاج آب شود»

(سنایی، بب، ۱۳۷۴: ۵۷۴-۵۷۵)

دل رعیت را بدست آوردن، رضایت خداوند را جلب کردن است؛ به طوری که خواجه بزرگ در باب نیکی عمر بن عبدالعزیز داستانی عبرت آموز نقل می‌کند که موی بر اندام خواننده بر پای می‌خیزد. در قحط سالی که «ملخ بوستان خورد و مردم ملخ» قومی از عرب بیابانگرد از فقر و تنگدستی در پیش وی می‌نالند که «یا امیرالمومنین ما گوشتها و خونهای خویش بخوردیم اندر قحط - یعنی که لاغر شدیم و گونه‌ها زرد کردیم از نایافتن طعام - و واجب ما اندر بیت المال توست. این مال یا از آن توست، یا از آن خدای تعالی، و یا از آن بندگان خدای است. اگر از آن بندگان خدای است از آن ماست و اگر از آن خدای است، خدای را به این حاجت نیست و اگر از آن توست» «فَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ» وقتی که خلیفه رنگ رخسار آنها را می‌بیند، دل به حال ایشان می‌سوزاند و آب در چشم می‌آورد - و این نهایت دل‌رحمی و شفقت حاکم است که غم رعیت را غم خود می‌پندارد و به قول سعدی، غم بینوایان رخسار را زرد می‌گرداند؛ خلیفه در پاسخ اعراب می‌گوید: «همچنین کنم که شما گفتید!» بلافاصله دستور می‌دهد که در بیت المال بگشایند و آنچه بایسته آنان است بپردازند و آنها را راضی و خشنود گردانند.

اعراب به خواسته خود دست یافتند و مهیای رفتن شدند ولی این بار نوبت خلیفه بود که دست به دامن آنان بزند؛ بنابراین آنان را صدا زد و ملتسمانه از ایشان خواست: «ای مردمان کجا می‌روید؟ چنان که سخن خود و از آن بندگان خدای تعالی با من گفتید، سخن من نیز با خدای تعالی بگویید - یعنی مرا به نیکی یاد آورید!» سکوت حکمفرما می‌شود. آنگاه اعراب روی سوی آسمان کردند و دستها برافراشتند: «یا رب به عزت تو که با عمر بن عبدالعزیز آن کنی که او با بندگان تو کرد.» چون اعراب از دعا برداختند در همان لحظه ابری پدید آمد و بارانی شدید باریدن گرفت. خشتی از سرای خلافت افتاد و دو نیم شد و از میان آن نوشته‌ای بیرون آمد که امان‌نامه‌ای از سوی خداوند در حق عمر بن عبدالعزیز بود که وی از آتش دوزخ ایمن است. (نظام الملک، ۱۳۷۰: ۷۲-۷۱)

شاید در نظر خواننده این حکایت واقعی ننماید اما بازتاب تکان دهنده‌ای از تأثیر دعای رعیت است که اگر دست به آسمان بردارند با پاکی درون می‌توانند، هم سعادت دنیوی و اخروی حاکم را تضمین کنند و هم لרزه بر ارکان حکومت بیاندازند و زیانکار دو گیتی گردانند و البته در این باب حکایات و افسانه‌های متعددی در متون ادبی منقول است. (نیز ر.ک: بوستان سعدی باب اول و گلستان سعدی، باب اول)

خداوند می‌فرماید: «ولاتزر وارزّه و زرّ آخری» (سوره انعام ۱۶۴) هیچ کس بار گناه دیگری را به دوش نمی‌گیرد. بدیهی است که هر کس مسؤول عمل خودش است و نسبت به آنچه که در اختیارش است پاسخگو خواهد بود. در این میان کار پادشاهان بسیار سخت است و آنها باید بیشتر از دیگران اعمال خود را بپایند.

میرعبدالحسیب بر پادشاه چنین سفارش می‌کند: «پس دیده باز کن و از بازخواست عادل حقیقی اندیشه ناک باش و در وقت سوال از عهده جواب در روز حساب درآی. چون ولایتی به سلطانی متعلق باشد، اگر پلی انهدام و ویران گردد و رمه گوسفندی از آن عبور نماید و پای گوسفندی به سوراخی رفته که مستلزم المی گردد و فردای قیامت از او سوال نمایند باید که از عهده آن بیرون آید. پس چون کسی که حبل سلطنت را بر گردن افکند و پای تمکن بر سریر حکومت گذارد، باید که به ادای حقوق و رسوم از وجه شفقت و مرحمت و حسن سیرت با کافه انام سلوک نماید.» (علوی، ۱۳۸۴: ۱۴۷)

خواجه نیز بر ملک‌شاه توصیه می‌کند: «بر حقیقت خداوند عالم بدانند که اندر آن روزگار بزرگ جواب این خلاق که زیر فرمان اویند از او خواهند پرسید و اگر به کسی حواله کند نخواهند شنود، پس چون چنین است، باید ملک این مهم به هیچ کس نگذارد و از کار خلق غافل نباشد و چنانکه تواند از پنهان و آشکار در احوال ایشان برمی‌رسد و دست‌های دراز را کوتاه می‌کند و ظلم ظالمان را از مظلومان باز می‌دارد تا برکات آن اندر روزگار دولت او می‌رسد و دعای خیر تا قیامت به روزگار او می‌پیوندد.» (نظام الملک، ۱۳۷۱: ۱۱-۱۰)

عبدالله بن عمر می‌گوید: قرار بود پدرم را پس از مرگش، در سه شب نخستین به خواب ببینم ولی این اتفاق بعد از گذشت دوازده سال روی داد؛ از او پرسیدم که این همه سال کجا بودی؟ او پاسخ داد: «در سواد بغداد پلی ویران شده بود و گماشتگان، تیمار آبادان کردن

آن نداشته بودند؛ گوسفندان بر آن می‌گذشتند، گوسفندی را بر آن پل دست بر سوراخی فرو شد و شکست؛ تاکنون جواب آن می‌دادم!» (همان: ۱۰/ نیز ر.ک: علوی، ۱۳۴۸: ۱۴۷)

وقتی که به سبب شکسته شدن پای گوسپندی، خلیفه دوازده سال مواخذه می‌شود، پس دیگر حاکمان باید پنبه غفلت از گوش هوش بدر آورند و رضای زیردستان پیشه کنند. اتابک سعد زنگی به سبب آشیانه جفتی کبوتر بر طاق خیمه خاصش، خیمه را با فراشی به حال خود رها کرد تا پس از پرواز جوجه های پرستو، خادم، خیمه را براندازد و ببرد؛ یعنی دل وی رضا نداد که به سبب خیمه، آشیان پرنده‌ای را ویران کند. (ر.ک: دستور الوزراء، ۱۲۶۴: ۱۰۴) پادشاه باید به امور عمال و کارگزارانش نظارت کند و کسانی که با کارهای خوب، شایسته پادشاه اند، آنان را به لطف بنوازد و احیاناً اگر کسی بود که حریم حرمت پادشاه و خلایق را نگه نداشت، نخست با گوشزد کردن به او هشدار دهد و در مرتبه بعدی مجازاتی در خور آن صادر کند و اگر بر همان روش پیشین اصرار ورزید، برای همیشه خلایق را از شر او آسوده کند.

به اعتقاد غزالی پادشاه نباید میان وضع و شریف و معروف و مجهول در اجرای عدالت تفاوتی قایل شود و این همان تعریف دیگری از عدالت است: «عدل به تمامی آن بود که مجهول بی نام را با معروف با جاه و حشمت در خصومت و داوری برابر داری و به هر دو به یک چشم بنگری و یکی را بر یکی فضل نهمی که این توانگرست و آن درویش.» (غزالی، ۱۳۶۷: ۱۲۲)

پادشاه باید از ستم و جور به دور باشد و دست تعدی بر اموال رعیت دراز نکند و چشم طمع بداند نداشته باشد. از انوشیروان می‌پرسند که چه عاملی باعث شده که این همه افعال و اقوال مرضیه از شما سر بزنند؟ و او ضمن حکایتی یادآور می‌شود که «هر ظلمی مکافاتی در عقب دارد و به ازای رفع ظلم، معموری مملکت به حصول پیوندد.» (علوی، ۱۳۸۴: ۶۳-۶۲)

پس حاکم نباید بر زیردستان ستم کند و حقی از آنان پایمال گرداند؛ در این صورت زیردستانش جسارت پیدا کرده، تجاوز را به اوج می‌رسانند.

پادشاه باید مناسب هر کسی بدو پایگاه و جایگاه بخشد و افراد حقیر و بی مقدار را بر اشخاص بزرگ و نکته دان اختیار نکند؛ چرا که در این صورت رشته امور از هم گسیخته می شود و نظام کارها پراکنده می گردد. کارهای بزرگ را مردانی بزرگ لازم است.

از بزرگمهر درباره سقوط ساسانیان می پرسند که با وجود افرادی کافی و شایسته چون شما، چرا مملکت ساسان آشفته شد؟ او پاسخ می دهد که: «مناصب عالیه را به خردان و نابخردان مفضول گردانید و به بزرگان، کار خردان؛ تا آنجا که به سر ایشان آمد آنچه آمد.» (همان: ۶۳)

«ویرانی مملکت سوای از ستم و بیداد پادشاه، بر ناتوانی وی در اداره امور بستگی دارد؛ چرا که رعیت را بر پادشاه حقوقی است که باید در ادای آن کوتاهی نکند؛ فراهم آوردن اسباب آسایش مردم، آبادان گردانیدن روستاها، تعمیر پلها و جویها و کارهایی که رضایت مردم بدانها بستگی دارد تا دعای خیر زبردستان همواره همراه او باشد و دین و دنیاایش را آبادان گرداند. عدالت برای پادشاه ثمرات متعددی در پی دارد که از آن جمله می توان به این موارد اشاره کرد: خشنودی و رضای خداوند، شکر نعمت و به تبع آن زیادی نعمت، طول عمر، حفظ رعیت، ذکر جمیل، دعاگویی رعیت، معموری ملک و ...» (ر.ک، سبزواری: ۱۸۵-۱۸۲)

نتیجه گیری

شیوه‌های ملک داری هم در سیاست نامه‌ خواجه بزرگ و هم در قواعد السلاطین میرعبدالحسیب علوی برای پادشاه تذکر داده شده است و هر دوی اینها با نقل حکایاتی آموزنده، پادشاه را نسبت به مسایل متعدد دنیوی و اخروی آگاه ساخته‌اند. شاید پاره‌ای از داستان هایی که در این کتابها آمده، واقعیت تاریخی نداشته باشند ولی برای پیشبرد مقصود نویسندگان کارساز افتاده‌اند.

خواجه نظام الملک در کلیه امور مملکت تئوری پردازی کرده است؛ چرا که خود سالیان متمادی سگان هدایت کشوری پهناور را عهده دار بوده و در شیرینی و تلخی های مردم آن نقش بسزا داشته است؛ بنابراین در تمام ریزه کاری های حکومت وارد شده و چیزی را که لازمه حکومت آن دوره است، از قلم نینداخته است. او سیاستمدار کهنه کاری است که گاهی هدفش از ذکر پاره‌ای از مسائل، فقط جنبه تبلیغاتی قضیه است و بدان بها می دهد و گاهی با تیزهوشی همچون منتقدی باریک بین از کارهای پادشاه زمانه خرده گیری می کند.

میرعبدالحسیب علوی نیز با جمع آوری نصایح و اندرزهای حکیمانه و با بیان قصص و حکایات و داستانهای شیرین از پادشاهان گذشته، رسوم کشورداری و آئین جهانداری را برپادشاه وقت، تذکر می دهد و این دو اثر منشور کشورداری حاکمانی است که می خواهند بر مردم این مرز و بوم حکومت کنند. در واقع نسخه مردم سالاری را خواجه نظام الملک و میرعبدالحسیب علوی برای پادشاهان پیچیده‌اند.

منابع و مأخذ

- ۱- قرآن کریم
- ۲- اصفهانی، محمدبن الحسین، (۱۳۶۴)، دستور الوزاره، تصحیح دکتر رضا انزابی نژاد، انتشارات امیر کبیر، چاپ اول.
- ۳- جوینی، عطاملک، (۱۳۷۰)، تاریخ جهانگشای جوینی، تصحیح علامه محمد قزوینی، جلد ۱، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ چهارم.
- ۴- راوندی، محمد، (۱۳۶۳)، راحة الصدور و آية السرور، تصحیح محمد اقبال، انتشارات علمی، چاپ دوم
- ۵- سبزواری، ملّا محمد باقر، (۱۳۷۷)، روضه الانوار، تصحیح اسماعیل چنگیزی اردهایی، انتشارات آینه، چاپ اول.
- ۶- سعدی، مصلح الدین، (۱۳۶۹)، بوستان، تصحیح دکتر غلامحسین یوسفی، انتشارات خوارزمی، چاپ چهارم.
- ۷- _____، (۱۳۶۸)، گلستان، تصحیح دکتر غلامحسین یوسفی، انتشارات خوارزمی، چاپ اول.
- ۸- سنائی، مجدالدین، (۱۳۷۴)، حقیقة الحقیقة، تصحیح مدرس رضوی، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ چهارم.
- ۹- عاملی، سید محمد، (۱۳۸۴)، قواعد السلاطین، تصحیح رسول جعفریان، انتشارات کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- ۱۰- عبدالباقی، فؤاد، (بی تا)، المعجم المفهرس، ناشر پرتو، چاپ گیتی.
- ۱۱- غزالی، امام محمد، (۱۳۶۷)، نصیحه الملوك، تصحیح علامه جلال الدین همایی، انتشارات نشر هما، چاپ چهارم.
- ۱۲- مبشری، اسدالله، (۱۳۷۰)، نهج البلاغه، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ چهارم.
- ۱۳- منشی، نصرالله، (۱۳۷۰)، کلیله و دمنه، تصحیح مجتبی مینوی، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ نهم.
- ۱۴- نظام الملک، ابوعلی حسن، (۱۳۷۰)، سیاست نامه، تصحیح دکتر جعفر شعار، انتشارات امیر کبیر، چاپ چهارم.
- ۱۵- وراوینی، سعدالدین، (۱۳۷۰)، مرزبان نامه، تصحیح دکتر خلیل خطیب رهبر، انتشارات صفی علیشاه، چاپ چهارم.